

# انگیزه‌های تاریخی فاجعه



چرا و چگونه اروپا راه خود را از مذهب جدا کرد؟



سخن دیگر: دیانت کانون جوشش و جنبش و مرکز انشعاب همه چیزها و تمامی حقیقتها تنها در سطح رشته‌ای از علائق و امیال تنزل کند، و مصیبت بارتر آنکه این میل دردهر سایر امیال با خواسته‌های دون- پایه حیوانی بیامیزد و چنان معجون تلخ و ناگوارى نتیجه دهد که حتی در طبایع و مزاجهای مسموم و زهر آگین نیز مرگ آفرین باشد !!

پیروان حضرت مسیح (ع) و دنیای مسیحیت اولین جامعه‌ای بود که باین امر سه‌منك آغازید، و همین دگرگونی و تحول و تغییر و تحریف در اساس تعلیمات مسیحیت راستین بود که بصورت یکی از موجبات مهم تحول «انسان واقعی» به «انسان ماشینی» در آمد و بدنبال آن چه مصیبتها، فاجعه‌ها، مرارتها و سرگشتگیها که موجب نشد ...

ببیند نهر و چه رسا ما جز ارباب بازگومی کند :

«... معمولاً تعلیمات اولیه مذاهب تغییر یافته و

رشته تاریخ را دوباره در دست می‌گیریم و می-کوشیم تماشا و سپر خود را در گذشته نه چندان دور دنبال کنیم، این بررسی و کنکاش تاریخی را بدان جهت تعقیب می‌کنیم تا پیش از آنکه به عوامل بنیادی اقتصادی و روانی دگرگونی «آدم» به «آدمك» برسیم، انگیزه‌های تاریخی این واقعه‌ی «تراژیکومیک» و «فاجعه‌بار» را که در واقع سهمگین‌ترین تراژدی تاریخ بشر است؛ بطور نسبی و تا حد امکان بنمایانیم که صد البته درینش ما نسبت به ماهیت فاجعه کمکی است شایان و فراوان .

بدو یادآوری این نکته را ضروری میدانیم که با نظری بتاریخ جهان که مورد تأیید جامعه‌شناسان نیز می‌باشد، یکی از مهمترین حوادثی که ممکن است دامنگیر هر تمدنی گردد و آنرا از اعماق تهدید به انهدام نماید آنست که «دین» از بنیاد بگسلد و موقع راستین و حقیقی خود را از دست بدهد و به

خودش به دروغ و بیهوده بودن آن اعتقاد داشته باشد! در زمان‌های اخیر در موارد متعدد دیده‌ایم که امپریالیسم و استعمار در زیر پرده‌ای مذهب پیش می‌رفته است. تعجب آور نیست که «کارل مارکس» نوشته است: (دین افیون توده‌هاست)

سپس خطاب به دخترش ایندیرا گاندی اینطور ادامه می‌دهد: «به همان نسبت که مسیحیت رشد می‌کرد مباحثات شدیدی هم درباره‌ی الوهیت مسیح توسعه می‌یافت؛ لابد بخاطر داری که برایت گفتم که چگونه «گوتاما» (بودا) علناً می‌گفت که او خدا نیست اما کار پیروان او بجائی رسید که او را مانند خداستایش می‌کردند و یکی از «آواتار» (خدایان) می‌شمردند به همین شکل مسیح هم مدعی الوهیت نبود... اما موجودات انسانی دوست دارند که مردان بزرگ خود را بصورت خدا در آورند! و عجب آنکه وقتی به آنها جنبه‌ی خدائی دادند از پیروی ایشان خودداری میکنند... بدین قرار مسیحیان به جای آنکه تعلیمات مسیح را درست بفهمند و دنبال کنند به مباحثه و مجادله در باره‌ی الوهیت مسیح و درباره‌ی «تثلیث» پرداختند (۱)

چیزهای دیگری به آنها اضافه شده است که شکل آنها را بکلی عوض کرده است بطوری که دیگر شناختن صورت اصل آنها هم دشوار است... چه بسیار که مذهب آلت دست سیاستها شده و برای خدمت به امپریالیسم و استعمار به کار رفته است. سیاست رم قدیم این بود که خرافات را در میان مردم رواج دهد تا از آن بهره‌مند شود یا به عبارت بهتر مردم را مورد بهره‌کشی و استثمار قرار دهد، زیرا وقتی که مردم نادان و خرافاتی هستند، خیلی آسان‌تر می‌توان بر آنها مسلط شد.

اشراف رومی به فلسفه می‌پرداختند اما چیزی را که برای خودشان خوب می‌دانستند، برای توده‌های مردم خوب نمی‌شمردند. آنها اجازه نمی‌دادند و صلاح نمی‌دانستند که توده‌های مردم هم به مسائل فکری و فلسفی بپردازند.

«ماکیاولی» يك ایتالیائی بسیار مشهور است که کتاب معروفی درباره‌ی سیاست نوشته است، در همین کتاب می‌گوید که: مذهب برای حکومت بسیار لازم است و حتی ممکن است وظیفه يك حکمران آن باشد که از مذهبی هواداری و حمایت کند در حالیکه

۱ - یاد داستان جالب «فتح قسطنطنیه» اقدام که ده‌خدا در امثال و حکم ج ۲ ص ۱۹۸۷ آورده است که در بوجوه محاصره قسطنطنیه بوسیله سلطان محمد فاتح، جاسوسان برای او خبر بردند که در شهر غوغائی عظیم است گفت چه خبر است؟ گفتند کشیشان وعده زیادی از مردم در یک مسأله کلامی بردو دسته تقسیم شده‌اند و حکام و سردمداران در کلیسای قدیس صوفی گرد آمده‌اند و بحث می‌کنند که زخم وارد بر مسیح آیا بر جنبه لاهوت آنحضرت خورده یا بر جنبه ناسوت او؟! سلطان محمد در همان حال تیری از توبی سنگین رها ساخت و چون اصابت کرد گفت:

هم به لاهوتش خورده‌م به ناسوتش !!

پرستش و ستایش ثروت مشغولند  
 «سوگندروی کوه» (۲) بامسیحیت جدید اروپائی  
 و امریکایی به شکل حیرت انگیزی یگانه وی شباهت  
 است  
 تعجب آور نیست که بسیاری از مردم فکر میکنند  
 که «باپو» (۳) خیلی بیشتر به مسیح نزدیک است  
 تا بسیاری از باصطلاح پیروان امروزی مسیح در  
 غرب ا (۴)

\*\*\*

### انحطاط کلیسا :

در اواخر قرن سیزدهم کلیسا به فساد گرائید ،  
 فریفته مال و منال شد، مزه قدرت را چشید و بکباره  
 به دام بوروکراسی افتاد و بکلی از عقاید و آراء  
 مردم بی خبر ماند و بیشتر در صدد حفظ جلال و عظمت  
 خود بود تا درک معنای واقعی دیانت ، نه قادر بود  
 که خود را اصلاح کند و نه حاضر بود دیگران به  
 اصلاحاتی دست یازند . . . بعد از سال ۱۳۷۸  
 تدریجاً زمره های مخالفان بلند شد که پاپ در تجمل  
 و امور دنیوی افراط می کند، مؤمنان مسیحی از این

هر دسته از مسیحیان دسته دیگر را بدعت گذار و مرتد  
 می شمرد و تحت فشار قرار می داد و سرهایشان را  
 می برید . موقمی رسید که در میان فرقه های مختلف  
 مسیحی اختلاف عظیمی بوجود آمده بود ،  
 که همه فقط بر سر تلفظ يك کلمه بود . یکدسته  
 می گفتند که در موقع قرائت یکی از دعاها باید کلمه  
 «هومو-اوسیون» را تلفظ کرد و دسته دیگر  
 معتقد بودند که تلفظ صحیح آن «هومویی  
 اوسیون» است (۱) و این کلمه با الوهیت و  
 خداوندی مسیح ارتباط داشت . بر اثر همین يك  
 کلمه چه جنگهای وحشیانه که در گرفته و چقدر مردم  
 بیچاره کشته و قتل عام شده اند ! ...

مسیحیت امروز از لحاظ سیاسی مذهب مسلط و  
 حاکم بر جهان است زیرا مذهب مردمان مسلط و  
 قاهر اروپا میباشد . واقعاً عجیب است که مسیح  
 آئین علم خشونت را موعظه می کرد و از این راه به  
 طغیان بر ضد نظام موجود اجتماعی می پرداخت و  
 خیلی تعجب آور خواهد بود اگر او تعلیمات او را  
 با طرز رفتار پیروان پرسروصدای امروزش مقایسه  
 کنیم که با امپریالیسم و تسلیحات و جنگهای خود به

۱ - یاد بعضی ادبا و فضیای خودمان بخیر که با وجود این همه گرفتاریها و مسائل اساسی و عمده ای که  
 داریم در کنگره حافظ و سعدی که در شیراز تشکیل شد با چه ژستهای روشنفکر مآبانه و بچه شور و احساساتی  
 در کش و قوس زیر و زبر و قطع و وصل حروف و کلمات بودند و در پی کشف این معضلات حیاتی که در  
 مقدمه گلستان «فصلی در همان روز بنوشت» بخوانیم یا «فصلی در همان روز بنوشت» و «کجا می روی به ناز»  
 درست است یا «کجا می روی بایست ا ...» شگفتا !!

۲ - موعظه ای معروف حضرت مسیح (ع)

۳ - نام دوستانه ای که برای گاندی به کار می رفت .

۴ - نگاهی به تاریخ جهان / ج ۱ / ص ۱۸۳ - ۱۸۸ / ترجمه محمود تفضلی

مقامات روحانی **Simony** جرم بود ، اما در قرن پانزدهم کسی قادر نبود جلواين جرم را بگیرد .

### رنسانس

رنسانس یعنی تجدید حیات علم و ادب در قرن پانزدهم میلادی در ایتالیا شکفت ، و تدریجاً به کشورهای دیگر غربی نیز سفر کرد . دوره رنسانس پس از دوران مظلم و تاریک قرون وسطی بوجود آمد و در عین حال مقدمه و پلایه اعصار جدید شمرده شد ، و در حال این دوره معرفت دوران جدیدی در اندیشه و احساس که بیشتر جنبه دنیوی داشت ، بود و در حقیقت واکنشی در برابر معنویت‌های اساطیری و افراطی قرون گذشته ۱ و برائز همین تحول بود که بالمال اروپا و تأسیسات اروپائی دیگرگون گردید و جالب توجه اینکه کلیسای زمان رنسانس بیش از همه دستگاهها رنگ دنیائی گرفت !

به برکت رنسانس «از قرن پانزدهم تا هفدهم علوم تدریجاً جلو آمدند و مقام موقعیت شایسته خود را احراز کردند ، علم ناچار بود که مبارزه دشوار و شدیدی را با کلیسا دنبال کند . زیرا کلیسا عقیده نداشت که مردم را به تفکر و آزمایش وادار سازد . در نظر کلیسا زمین مرکز عالم وجود بود و خورشید بدور آن می‌گشت و ستارگان هم نقطه های ثابتی در آسمانها بودند . هر کس که چیزی جز این می‌گفت کافر و مرتد بود و با دستگاه انکیزیسیون سروکار پیدا میکرد (۱) !»

در عین حال هنوز عامل مهم زندگی اجتماعی اروپا

رویه سخت ناراحت بودند و اعمال کاردینا لها در نظر آنها سخت تنگین می نمود .

پس از جنگهای صدساله انگلستان و فرانسه (۱۴۵۳ - ۱۳۳۷) اعتقادات قدیمی تدریجاً سست گردید ، اطمینان از میان رفت ، ترس و وحشت همرا در چنگال خود گرفت . پاره ای تن پروری و بیماری پیشه کردند و به لهو و لعب مشغول شدند . در چنین اجتماع متزلزل و نظر و عقیده عمومی آن بود که کلیسا را باید بهمان پاکی و طهارت اولیه اش بازگرداند .

اصلاح طلبان بزعامت يك نفر ایتالیائی بنام «مارسیلیو» Marsiglio مدعی شدند که کلیسا نباید فقط در تیول روحانیون باشد بلکه تمامی مؤمنین نیز در آن جادارند. در سال ۱۳۸۰ وای کلیف

wycliff از این هم قدمی فراتر رفت و گفت: برای رسیدن بطریق فلاح و رستگاری اساساً کلیسا ضرورتی ندارد ، اشخاص عادی هم می توانند بسا خواندن کتاب مقدس درك فیض کنند... کار خرابی و انحطاط کلیسا بدانجا رسید که در حدود سال ۱۴۰۰ اسقفان روشنفکر رسماً برضد پاپ اعظم قیام کردند و او را متهم نمودند که قادر به اصلاح خرابیهای موجود نیست ! ...

ولی متأسفانه از اینهمه ، اصلاحی عاید نگردید پول روز بروز دستگاه دیانت را به فساد می آلود ، همه مردم می دانستند که بسیاری از سران طبقه روحانی را مانند بسیاری از امرای کشوری می توان بسا رشوه خرید . با اینکه طبق قوانین دینی خرید و فروش

\* \* \*

بطوریکه دیدیم از قرن شانزدهم به بعد این افکار کم کم تغییر می‌یابد. علوم جدید آغاز میگردد و تسلط کلیسا به تدریج ضعیفتر و کمتر میشود و سیاست و اقتصاد از مذهب مسیح جدا میگردد! تا اینکه «در قرون هفدهم و هجدهم راسیونالیسم (عقل و خرد) بجای اعتقادات کورکورانه مینشیند و قرن هجدهم دوران برقراری و آزادی و پیروزی آراء و عقاید بشمار می‌آید و سختگیری‌های مذهبی جای خود را به تسامح و مدارا نسبت به عقاید مختلف میدهد» (۱) در اینجا باید باین نکته سخت توجه کنیم که مدارای مذهبی کم کم به بی‌اعتنائی و لاقیدی نسبت به اساس مذهب انجامید، با ظهور و رواج صنایع جدید و وجود آمدن ماشین بی‌اعتنایی به مذهب بیشتر شد و درحقیقت علوم جدید بنیانهای «اعتقادات قدیمی اروپا» را متزلزل ساخت. صنایع و اقتصاد تازه مسائل تازه‌ای را مطرح میساخت که فکر مردم را بخود مشغول میداشت ...

بدین ترتیب دیگر مردم اروپا تا اندازه‌ای از کوبیدن یکدیگر بخاطر مسائل و دستورات مذهبی دست کشیدند و بجای آن بر سر مسائل سیاسی و اقتصادی به جان هم و «دیگران» افتادند!

(نا تمام)

مذهب بود حتی در دوران اصلاح مذهبی (رفورماسیون) باز نفوذ مذهب ادامه داشت، هر مسأله چه سیاسی و چه اقتصادی از نظر مذهب مورد ملاحظه و سنجش قرار میگرفت. مذهب هم به وسیله نظریات پساپ و مقامهای عالیرتبه کلیسا سازمان می‌یافت. . . . در میان مردم از نظر اجتماعی و اقتصادی برابری وجود نداشت و همین عدم برابری اساس تمام سازمان اجتماعی شمرده میشد و به کسانی که از چنین وضعی رنج میبردند گفته میشد که: «در بهشت بایشان پاداش داده خواهد شد» !!

از این راه مذهب (مسیحیت) میکوشید که نظم ظالمانه و ناحق اجتماعی آن روز را محفوظ نگاهدارد و سعی داشت فکر مردم را با گفتگو درباره «دنای دیگر» مشغول دارد.

همچنین کلیسا نظریه قیامت و امانتداری را بشدت موعظه میکرد و میگفت در واقع ثروتمندان قیم و امانتدار فقیران هستند و مالک اراضی، زمین را «به امانت»! برای دهقانان نگاهداری میکند!؟:

این روشی بود که مسیحیت برای توجیه سیستم ظالمانه اجتماعی و اقتصادی آن عصر به کار میبرد و بدیهی است که این توجیها تبه‌چوجه نمیتوانست رفاه و آسایش کارگران و کشاورزان را فراهم سازد و شکم گرسنه آنان را سیر کند . . .